



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۹/۲۸



نویسنده: ن. جلیل زاد

وقتی طلا حرف می زند.. از تیمور شرقی تا افغانستان

تیمور شرقی، آینه ای که افغانستان در آن گم شد. الگویی که تکرار می شود: جنگ، غارت، سکوت. درسی از تیمور شرقی، آینه ای برای افغانستان. برای آنکه بدانیم چگونه پروژه های بیرونی، جنگ های داخلی را به عنوان ابزار غارت به کار می گیرند، لازم نیست تنها به افغانستان نگاه کنیم. تاریخ معاصر جهان، نمونه های آشکاری از این الگو در اختیار ما گذاشته است، نمونه هایی که وقتی با دقت بررسی شوند، تصویر افغانستان را نیز شفاف تر می کنند. یکی از روشن ترین این نمونه ها، سرگذشت تیمور شرقی است، سرزمینی کوچک که سرنوشتش، آینه ای تمام نمای همان الگویی است که بر افغانستان نیز تحمیل شده است. نخستین گام در این الگو، جدایی و انزوای منطقه ای بود. تیمور شرقی را نخست از اندونیزیا جدا کردند، و این جدایی را با شعارهای پرطنین «زنده باد آزادی» تزیین نمودند. در ظاهر، این رخداد یک پیروزی برای حق تعیین سرنوشت بود، اما در پس این نمایش، بازیگران بزرگ تری در حال چین مهره های خود بودند. آزادی، در این جا نه هدف، بلکه وسیله بود، وسیله ای برای بازتعریف مرزهای کنترل بر منطقه ای که ارزشش هنوز آشکار نشده بود. گام دوم، تحریک قبایل عنعنوی بود، قبایلی که هزاران سال در کنار هم، با همه ای تفاوت ها، به زندگی مشترک ادامه داده بودند. این اقوام، ناگهان به جان هم انداخته شدند، و برای آنکه این جنگ داخلی کارآمد و پایدار بماند، آخرین مدل های سلاح در اختیارشان قرار گرفت. این نکته بسیار مهم است: جنگ های داخلی به ندرت خودجوش و خودکفا هستند، آن ها نیازمند تغذیه ای مداوم سلاح، مالی و روانی از بیرون اند. کسی که این تغذیه را قطع کند، جنگ را نیز خاموش می کند، و کسی که این تغذیه را ادامه می دهد، آتش جنگ را زنده نگاه می دارد، ولو در ظاهر خود را بی طرف بنمایاند. اما چرا تیمور شرقی، از میان صدها منطقه ای کوچک جهان، به این سرنوشت دچار شد؟ پاسخ در زیر خاک آن نهفته بود: تیمور شرقی دارای ذخایر بزرگ طلا و مس و نفت بود. شرکت های بزرگ بین المللی، در زیر پوشش جنگ و آشوب، بی آنکه چشمی نظاره گرشان باشد و بی آنکه حسابی پس بدهند، مشغول بیرون کشیدن این ثروت ها بودند. جنگ، در این جا کارکردی دوگانه داشت: هم توجه جهانی را از غارت منابع منحرف می کرد، و هم شرایطی آشفته و بی قانون فراهم می آورد که در آن، استخراج ثروت بدون نظارت و بدون مسئولیت پذیری ممکن می شد. و نکته ای که باید با تمام وجود درک شود این است: وقتی بیرون کشیدن این ثروت ها به پایان رسید، جنگ نیز به پایان رسید. این هم زمانی تصادفی نبود، جنگ، ابزاری بود برای دستیابی به هدفی مشخص، و وقتی آن هدف محقق شد، ابزار دیگر لازم نبود.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

امروز، دیگر کسی از تیمور شرقی چیزی نمی شنود، نامش از تیترا اخبار جهان محو شده، گویی هرگز فاجعه ای در آن رخ نداده بود.

این خاموشی پس از غارت، خود گواهی است بر ماهیت ابزاری جنگ هایی از این دست. این حقیقت تلخ را نخستین بار نه یک سیاستمدار، بلکه نابغه ای بزرگ زبان شناسی و منتقد برجسته ای سیاست جهانی، نوام چامسکی، افشا کرد، کسی که با دقتی علمی، پرده از این نمایش های به ظاهر پیچیده برداشت. حال، اگر این الگو را کنار سرگذشت افغانستان بگذاریم، شباهت ها آن قدر آشکارند که نادیده گرفتنشان، خود نوعی همدستی در تداوم فاجعه است.

افغانستان نیز، همچون تیمور شرقی، دارای ذخایر عظیم زیرزمینی است، از مس و طلا گرفته تا لیتیم و سنگ های کمیاب، ثروت هایی که ارزش آن ها در دهه های اخیر به مراتب افزایش یافته است.

افغانستان نیز، همچون تیمور شرقی، شاهد تحریک اقوام و گروه های داخلی علیه یکدیگر بوده، در حالی که سلاح های پیشرفته همواره از بیرون به میدان جنگ سرازیر شده اند.

و افغانستان نیز، همچون تیمور شرقی، در زیر پوشش جنگ و آشوب، شاهد فعالیت شرکت ها و شبکه هایی بوده که بدون حساب دهی، به دنبال منافع خود بوده اند.

تفاوت اصلی میان افغانستان و تیمور شرقی، در مقیاس و مدت زمان است.

تیمور شرقی، فاجعه ای نسبتاً کوتاه مدت را از سر گذراند، اما افغانستان، پنجاه سال است که در این دایره ای تکراری گرفتار مانده، و هر بار که یک مرحله به پایان می رسد، مرحله ای تازه با بازیگرانی متفاوت اما با همان هدف بنیادین آغاز می شود.

این تداوم طولانی، خود نشان می دهد که ارزش استراتژیک و اقتصادی افغانستان برای بازیگران بیرونی، به مراتب فراتر از تیمور شرقی بوده است، و همین امر، ضرورت هوشیاری ملی ما را دوچندان می سازد.

اکنون پرسش این است: افغان ها چه باید بکنند؟

نخستین گام، همان گونه که در بخش نخست این نوشتار آمد، شناخت دقیق و بی پرده ای ماهیت این جنگ است. اما گام دوم، آموختن از تجربه های مشابه جهانی است، آموختنی که به ما نشان دهد الگوهای غارت، در هر نقطه ای جهان، ساختاری مشابه دارند، هر چند بازیگران و جزئیات متفاوت باشند.

تیمور شرقی به ما می آموزد که جنگ های داخلی، به ندرت صرفاً داخلی اند، و آنچه در ظاهر یک منازعه ای قومی یا مذهبی به نظر می رسد، اغلب پوششی است برای دستیابی به منابعی که در متن اصلی مناقشه، حتی نامشان هم برده نمی شود.

راه رهایی افغانستان، نه در تکرار همان جنگ های تحمیلی، بلکه در ساختن یک اراده ای ملی مستقل و آگاه است، اراده ای که بتواند میان منافع واقعی مردم و پروژه های بیرونی، خط تمایز روشنی بکشد.

تا زمانی که این آگاهی به صورت گسترده در میان افغان ها، به خصوص در میان روشنفکران، نهادینه نشود، خطر تکرار سرنوشت تیمور شرقی، اما در ابعاد بسیار بزرگ تر و دردناک تر، همچنان بر سر این وطن سایه خواهد افکند. شناخت این حقیقت، نخستین و مهم ترین گام به سوی رهایی است.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد